

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و هشتم ۹۸/۰۹/۲۵

موضوع: لزوم توجه به قواعد تصحیح و تضعیف روایت در پاسخگوئی به شبهات (۱۲)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله واللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله إلی یوم لقاء الله.

پرسش:

درباره «تفسیر اثری» حضرتعالی یک روزی نکاتی فرمودید و اشکالاتش را گفتید. یکی از آقایان نسبت به صاحب این تفسیر (حاج آقای معرفت) خیلی ارادت دارد. اگر ما بخواهیم به ایشان اشکالات کار را بگوییم، چطوری باید بگوییم؟

پاسخ:

ما به دستور حاج آقای «مکارم»، یک مناظره یک ساعته با آقای «بهجت‌پور» داشتیم؛ ایشان حرفی نداشت بگوید. ایشان از شاگردان پروپاقرص آقای معرفت است، و الان هم «مؤسسه آقای معرفت» را آقای «بهجت‌پور» اداره می‌کند! ایشان الان مسئول «حوزه علمیه خواهران» است.

شما فرمودید شاگردان به ایشان ارادت دارند؛ ارادت که هیچی، مرحوم آقای «معرفت» را در حد عصمت قبول دارند و معتقد هستند ایشان یکی از پیامبران اولوالعزم است!!

ببینید در این‌که ایشان زحماتی کشیده و خدماتی انجام داده در علوم قرآنی و... شک و شبهه‌ای نداریم، ایشان صد تا کار انجام داده، نود، تا نود و پنج موردش قابل تقدیر است؛ ما دقت کنیم که اگر نسبت به کسی نقد داریم

کارهای خوبش را نادیده نگیریم!

ایشان آمده در تفسیر اثری، حرفهای عجیبی زده؛ شما می‌توانید از حاج آقای «سبحانی» سوال کنید. ایشان می‌گفت: روزی آقای معرفت پیش من آمده بود؛ گفتم: آقای «معرفت»! تو مگر سنی شدی که این همه از «عکرمه» هفتاد هشتاد صفحه تجلیل کردی؟ به من گفت: آقای «سبحانی»! اشتباه کردم و در چاپ بعدی اصلاح می‌کنم! حالا شاید ما یک مقداری تند نگاه می‌کنیم، ولی حاج آقای «سبحانی» که خیلی آدم ملایم و در این‌طور موارد اهل سازش است.

حالا عنایت حق بوده که این کتاب خیلی زیاد در میان وهابی‌ها و ... رشد نکرد وگرنه از این بت می‌ساختند، نمی‌دانم ایشان با چه دل و جرأتی می‌آید از علمای اهل سنت آن‌طوری تجلیل می‌کند، بعد می‌گوید: ما در تفسیر قرآن از ائمه (علیهم السلام) جز یک روایات اندکی چیز دیگری نداریم!!

ایشان می‌آید تفسیرها را بیان می‌کند، می‌گوید تفسیری که از اهل سنت است این‌ها و این‌ها بودند، بعد به تفسیر ائمه که می‌رسد می‌گوید: از ائمه ما روایاتی آن‌چنانی در تفسیر قرآن نداریم!!

حالا چه مسئله‌ای بود نمی‌دانم، ولی این کتاب اصلاً در میان حوزه هم زیاد مورد استقبال قرار نگرفت. شاید نود، نود و پنج درصد حوزوی‌ها اصلاً اسم «تفسیر اثری» را هم نشنیدند؛ لذا این تفسیر خیلی برای خودش جا باز نکرد.

البته یک سالی، تجلیلی هم از ایشان کردند! بدبختی این است که از هر کدام از علما تجلیل کردند، قبل از یک سال از دنیا رفت! این قانون حوزه است. از «علامه عسکری» تجلیل کردند ایشان، تقریباً کمتر از یک سال از دنیا رفت! آقای معرفت با این‌که جوان هم بود و سن خیلی بالای نداشت، ولی از دنیا رفت!

یک روز یکی از آقایان مراجع به من گفت: فلانی! بعضی‌ها می‌گویند که آقای «قزوینی» در ماهواره‌ها و... که سر و صدا دارد، شاید به فکر مرجعیت است!!

گفتم: والله العلی العظیم، تالله، بالله، من یک ساعت دفاع از امیرالمؤمنین را با هزار سال مرجعیت بر کل کره زمین عوض نمی‌کنم؛ نه فقط مرجعیت شیعه!

امیدوارم در همین مسیری که شروع کردیم، خدای عالم ما را ثابت قدم نگه‌مان دارد. من هر وقت خدمت آقای «فاضل لنکرانی» - خدا ایشان را بیامرزد - می‌رسیدم، ایشان با چشمان اشک آلود می‌گفت: آقای «قزوینی»! خوش به حالت، خوش به سعادتت، چه شغلی، دفاع از امیرالمؤمنین؛ همین‌طور می‌گفت و گریه می‌کرد.

شما حساب کنید یک بزرگی مثل ایشان که ما افتخار شاگردی ایشان را داشتیم، ایشان آخرین دوره‌ای که «کفایه» تدریس کرد، سال ۵۵-۵۶ بود که ما خدمت ایشان بودیم؛ اولین دوره درس خارجش را هم ما خدمت ایشان بودیم؛ ولی ایشان همیشه به حال ما غبطه می‌خورد.

شما حساب کنید این همه بزرگان، مثلاً «علامه امینی» کجا است و دیگران کجا هستند؟ «میرحامد حسین» کجا؟ دیگران کجا؟

آیت‌الله «شبیری زنجانی» شاید یکی دو مرتبه این را برای من نقل کرد. می‌گفت: مرحوم «شبیر خاقانی» اهل استان «خوزستان»، با «علامه امینی» میانه خیلی خوبی نداشت و همیشه از ایشان انتقاد می‌کرد؛ حتی علامه امینی که از دنیا رفت در مجلس ختم ایشان هم شرکت نکرد!

ایشان یک شب خواب دیده بود که قیامت است و تمام خلائق جمع شدند و مردم از شدت تشنگی در حال نالیدن هستند؛ مثلاً گفتند حوض آن طرف است، ما هم حرکت کردیم دیدیم یک صف طولانی بود، می‌گفت: از شدت تشنگی ما داخل صف نشدیم، بیرون صف آمدیم دیدیم یک مأمور الهی گفت: آقای «خاقانی» به صف! ما داشتیم از تشنگی هلاک می‌شدیم دیدم «علامه امینی» آمد و خارج از صف دارد می‌رود، من هم پشت سرش راه افتادم. مأمور من را داخل صف کرد و گفت: آقا به صف! گفتم: «علامه امینی» خارج از صف دارد می‌رود؛

برگشت گفت: او «الغدیر» نوشت، تو چه نوشتی؟ ایشان همان لحظه از خواب بیدار شده بود و دستور داده بود مجلس ختمی برای «علامه امینی» گرفته بودند.

من یادم هست اولین مجلس ختمی که آمدم در «قم» شرکت کردم، ختم «علامه امینی» بود، سال ۴۷-۴۸ بود، بعد از نماز مغرب و عشاء، مدرسه «آقای گلپایگانی» مجلس ختم بود؛ عجیب هم بود، زمانی بود که بین «ایران» و «عراق» روی «شط العرب» درگیری بود، حتی چند نفر هم کشته شدند.

ارتباط «ایران» و «عراق» کاملاً قطع بود، «علامه امینی» را در همان بحران «ایران» و «عراق» با هواپیمای خصوصی بردند «بغداد» و در «نجف» دفن شد. این هم از عنایات حضرت امیر به او بود.

آیت‌الله «خزعلی» چند بار برای من نقل کرد گفت: مرحوم «علامه امینی» یک روزی از کتابخانه به منزل برای خوردن ناهار می‌آید، وقتی می‌آید می‌بیند یک تلگرافی آمده، نگاه می‌کند می‌بیند که «وزیر فرهنگ عراق» به ایشان تلگراف کرده.

می‌بیند نوشته: آقای «امینی» من محصول عمرم یک پسر ۲۳-۲۴ است که در «بغداد» بیمار شده و همه دکترها جواب کردند. بردم «لندن»، آن‌ها هم جواب کردند، پسر را به خانه برگرداندم، یک پارچه سفید رویش انداختیم و همسرم دارد خودش را می‌کشد، اگر این بچه بمیرد، زندگی‌ام می‌پاشد، ما شنیدیم تو پیش علی خیلی آبرو داری، اگر شفای بچه‌ام را بگیری، من و عائله‌ام همه شیعه می‌شویم.

وقتی «علامه امینی» تلگراف را می‌بیند بر می‌گردد؛ هر چه خانواده‌اش می‌گوید غذا دارد سرد می‌شود، نگاه نمی‌کند؛ می‌رود حرم حضرت امیر؛ میان عاشق و معشوق رمزی است چه گفت نمی‌دانیم؛ از آن جا می‌رود تلگراف خانه، تلگراف می‌زند که آقای «وزیر فرهنگ»! شفای فرزندت را گرفتم، به وعده‌ات عمل کن!

فردا تلگراف می‌آید که آقای «امینی»! من از تو تشکر می‌کنم، چند لحظه قبل از این که تلگراف برسد، ما دیدیم که پسر یک دفعه تکان خورد پارچه را کنار زد، با اینکه رگ‌هایش حتی سرم را نمی‌کشید، گفت: مادر گرسنه و تشنه هستم.

«وزیر فرهنگ عراق» گفته بود: قبل از این که تشیع‌ام را اعلام کنم یک سوالی از تو دارم؛ این که تو با چه دل و جرأتی این طور قاطعانه گفتی من شفای فرزندت را گرفتم؟! اگر چنانچه فرزند من شفا پیدا نمی‌کرد، همین را ما منتشر می‌کردیم، آبروی تو نمی‌رفت؟ دوم: من با توجه به این عنایتی که حضرت امیر کرد، خودم و خانواده‌ام شیعه شدیم ولی یک خواهشی از تو دارم، من حدود ۸ ماه از دوران وزارت من مانده، اگر «دولت بعثی» بفهمد من شیعه شدم برای من مشکل درست می‌کند؛ لذا خواهش می‌کنم این را جایی نقل نکنید!

«علامه امینی» فردا مصاحبه مطبوعاتی می‌گیرد و اعلام می‌کند «وزیر فرهنگ و عائله‌اش» شیعه شدند! برای «امینی» تلگراف می‌آید که «علامه امینی»! ما تو را امین دانستیم این را گفتیم، چرا همچین کاری کردی؟ «علامه امینی» جواب می‌دهد: آقای «وزیر فرهنگ»! از همان مردی که شفای فرزندت را گرفتم، از او تضمین گرفتم تا آخر دوران وزارتت کسی متعرض تو نشود.

این مقام، این عنایت را شما کجا سراغ دارید؟ شما بیایید تمام مقام‌های دنیا را در یک کفه بگذارید و این عنایت خاص حضرت امیر را به «علامه امینی» در یک کفه دیگر بگذارید؛ آیا اصلاً قابل مقایسه است؟

این مطلب را آقای «خزعلی» نقل کرد و چند بار هم نقل کرد. جناب آقای «خزعلی» با «علامه» خیلی با هم رفیق بودند، گمان می‌کنم این مطلب در شرح حالش که نوشتند باشد. در «مکتبه اهل بیت» هم یک چیزی در رابطه با زندگی «علامه امینی» در ذهنم است که آنجا هم این را آوردند.

پرسش:

نقد «تفسیر اثری» را در سایت می‌گذارید؟

پاسخ:

در سایت نمی‌گذاریم؛ ولی در کانال «فقه مقارن» می‌گذاریم که دوستان مطالعه کنند.

آغاز بحث...

بحث ما در رابطه با مصادر رجالی و کیفیت اثبات توثیق یا تضعیف روایت بود. عرض کردیم معمولاً این سه نفر: «ذهبی» متوفای ۷۴۸، «ابن حجر» متوفای ۸۵۲، و «البانی» متوفای ۱۴۲۰ که جرح تعدیل روایت تقریباً روی این سه نفر می‌چرخد؛ اگر این سه نفر امروز حرفی بزنند، هم وهابی‌ها و هم اهل سنت غالباً می‌پذیرند.

البته بعضی وقت‌ها که به ضررشان باشد و ببینند مقام و موقعیت و اعتقاداتشان به خطر می‌افتد، حرف اینها را هم قبول نمی‌کنند!! به قول آن وهابی که گفته بود: «ابن تیمیه» گفته توسل شرک است، پیغمبر هم اگر از قبر زنده بشود و بگوید شرک نیست، ما از پیغمبر هم قبول نمی‌کنیم!! باید به اینها بگوییم:

(قُلْ مُوتُوا بِغِيظِكُمْ)

بگو: با همین خشمی که دارید بمیرید!

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۹

اما در رابطه با کل مصادر رجالی که اهل سنت دارند و شاید چندین برابر شیعه، اینها مخصوصاً در رجال کار کردند؛ همین‌طور در حدیث و در تاریخ مفصل کار کردند.

ما یک سری کتاب‌های خاصی داریم که ثقات و ضعفا را در یک جا آوردند. مثل «فهرست شیخ طوسی»، و «رجال نجاشی» که روات را طبق حروف الفبا، یا طبق سال وفات آوردند، فلانی «ثقة»، فلانی «ضعیف»!  
در اهل سنت، اولین کتابی که تقریباً در این زمینه کار شده، «الطبقات الكبرى» است، نوشته «ابن سعد» متوفای ۲۳۰، دوم: «تاریخ کبیر بخاری» متوفای ۲۵۶ است، ایشان «تاریخ اوسط» هم دارد، «تاریخ صغیرش» هم چاپ نشده! یعنی من ندیدم.

«تاریخ ابو زرعه» است؛ ایشان هم از بنیانگذاران علم رجال است؛ «المعرفة والتاریخ فسوی» است؛ «الجرح و التعديل ابن ابی حاتم» که ایشان هم از علما و بنیانگذاران علم رجال اهل سنت است. این شش تا کتاب، عمدتاً روات را روی میز می‌ریزند، «هذا ثقة، هذا ضعيف، هذا مجهول، هذا مهمل»!

اهل سنت یک سری کتاب‌هایی دارند که فقط اسامی ثقات را آوردند و ضعفا اصلاً نیامده است. اولین آن «معرفة الثقات عجلی» متوفای ۲۶۱ است که معاصر با «بخاری» و «مسلم» بود؛ «ثقات ابن حبان» است. «ابن حبان» دو تا کتاب دارد: «المجروحین» که روات ضعیف را در آن جا آورده و دیگری هم «الثقات» است.

البته ایشان در «الثقات» خیلی از روات را توثیق کرده، که بعضی از وهابی‌ها، خیلی زیر بار توثیقات «ابن حبان» نمی‌روند، و می‌گویند ایشان خیلی متساهل بوده است، و همین‌طوری روات را توثیق کرده است.

ولی حقیقت خلاف نظر آنها است، اگر کسی همین ثقات و مجروحینش را کنار هم بگذارد می‌شود گفت که ایشان اتفاقاً متشدد است نه متساهل!

باز «مشاهیر علماء الأمصار - ابن حبان» است، «تاریخ اسماء ثقات - ابن شاهین» است. بعد «ذهبی» يك کتابی به نام «الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم» دارد که مطالعه و دیدنش خیلی خوب است.

حدود دویست، سیصد تا از روایت را آورده که بعضی از بزرگان در آن شش، هفت قرن گذشته، اینها را تضعیف کرده‌اند، ایشان اثبات کرده که این تضعیفات به درد نمی‌خورد، بلکه اینها ثقه هستند.

یعنی آمده کاسه و کوزه گذشته‌ها را در این کتاب به هم زده است، حتی در ابتدا، فکر کنم صفحه چهار، پنج این کتاب است، می‌گوید: بعضی از صحابه، به ادنی افترائی و به ادنی تهمتی همدیگر را تکفیر می‌کردند! بعد می‌گوید وقتی صحابه همدیگر را تکفیر می‌کردند، حالا اگر آمدند چهار تا راوی را هم تضعیف کردند، ناراحت نشوید که ما می‌گوییم اینها موثق بودند و تضعیف کردند.

آقای ذهبی باز يك کتاب دیگری دارد به نام «ذکر أسماء من تکلم فیه وهو موثق»؛ افرادی که تضعیف شده را توثیق کرده؛ «تکلم فیه»؛ یعنی نشانه بر این است که تعریض و تضعیف کرده‌اند و زیر سوال بردند.

البته این دو تا کتاب، تقریباً يك چیز است ولی آنجا روی روایت زیاد کار کرده، اینجا روی شخصیات علمی روایت کار کرده است!

آقایان اهل سنت يك سری دیگر کتاب دارند - در حدود ده، دوازده تا کتاب - که فقط ضعفا را آورده‌اند؛ این خیلی خوب است؛ یعنی آدم اگر بخواهد در کتابها، ببیند که این آقا توثیق شده و یا نه، اگر تمام روایت در يك جا جمع بشود این کار خیلی خوب و با ارزش است. تا این که انسان برود و بگردد.

مخصوصاً بعضی از روایت، سی، چهل صفحه شرح حال دارد، اینکه چند تا کتاب دارد و چند تا روایت کرده و چند تا معصوم را دیده و يك سری شرح حالی می‌آورند چه «نجاشی» و چه «کشی» و... که آدم می‌ماند که بالاخره این آیا موثق است یا موثق نیست؟

خدا آقای «تجلیل تبریزی» را بیامرزد، ایشان کتابی به نام «معجم الثقات و ترتیب الطبقات» دارد، این کتاب را «جامعه مدرسین» چاپ کرده؛ ولی متأسفانه تخمش را ملخ خورد و دیگر تجدید چاپ نکردند؛ دو مرتبه چاپ



شد، ما هم هر چه پیگیری کردیم که دیگر چرا چاپ نشد، گفتند چون مشتری و خریدار نداشت، ما هم چاپ نکردیم.

الحق این کتاب، کتاب خیلی خوبی است. الحق والانصاف ایشان قشنگ کار کرده است؛ ما خیلی تلاش کردیم که ببینیم یک راوی را می‌توانیم پیدا کنیم که توثیق شده باشد و ایشان نیاورده باشد، هرچه گشتیم حتی یک راوی نتوانستیم پیدا کنیم. ارتباط ما هم با ایشان خیلی تنگاتنگ بود و مورد عنایت ویژه آقای «نجفی مرعشی» هم بود.

کتاب «احقاق الحق» هم که در سی و هفت جلد نوشته شد، تقریباً بخشی از این کار هم به عهده این بزرگوار بود؛ البته اگر دوستان سایت «مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر» را ببینید در آن جا هم موجود است.

ما یکی از کارهای که ان شاء الله مورد عنایت اهل بیت قرار بگیرد، انجام دادیم، بخش راویان حدیثی است که شاید کسی به این شکلی کار نکرده است.

در کتاب «المکتبه» ما آمدیم کل کتاب‌های رجالی که امروز مورد بحث است در این جا آوردیم، من جمله «معجم الثقات» را به صورت مفصل آوردیم. «الفصل الاول فی توثیقات الوارده فی آحاد الروات» بعد جالب این است که ایشان هر راوی را می‌آورد، مثلاً «ابان ابن تغلب - ثقة جلیل»؛ ببینید همان که مربوط به توثیقش است، همان را می‌آورد.

برخلاف آقای «خویی» که شصت، هفتاد صفحه در مورد «ابان» بحث کرده است؛ ایشان فقط سه تا کلمه: «ثقة، جلیل القدر»؛ «قاله الشيخ فی الفهرست جلد فلان، صفحه فلان، قال علامه جلد فلان و صفحه فلان»

البته به نظرم کلام «علامه» هم اضافی است. همان نظر «شیخ» وقتی که می‌گوید برای ما کفایت می‌کند. «علامه» هم هرچه دارد از شیخ دارد. «ابان بن عمر - ثقة، قاله النجاشی»، «ابان بن عثمان» به همین شکل!

بعد ایشان آمده طبقاتش را هم مشخص کرده است؛ طبقه پنجم، طبقه ششم، طبقه اول، من دو سه روز قبل، چند تا از سایت‌ها را دیدم حتی سایت «فقاہت» را دیدم چند تا مقاله در رابطه با «طبقه روات» نوشته‌اند، خیلی تأسف خوردم، نمی‌دانم حوزه در این زمینه کار نمی‌کند یا افرادی بی‌سوادی می‌گذارند که روی این‌ها کار می‌کنند، اصلاً نفهمیده «طبقه» یعنی چه!؟

بعد من دیدم یک چیزی را معین کرده، آمده گفته: طبقه دوم «زاره» و... در حالی که این‌ها در طبقه چهارم هستند، این‌ها در طبقه دوم نیستند؛ دیدم آدرس به کتاب «آیت الله سبحانی» داده است. تعجب کردم زیرا حاج آقای «سبحانی» در این کار واقعا تحریر است. رفتم نگاه کردم دیدم ایشان می‌گویند طبقه دوم از فقهاء، نه از روات!

بزرگان ما طبقات را دو دسته کرده‌اند، یک سری را مرحوم «کاظمی» در کتابی در رابطه با طبقات دارد، آمده «شیخ طوسی» را طبقه اول شمرده، اساتید «شیخ طوسی» طبقه دوم، اساتید ایشان طبقه سوم، تا می‌آید روات عصر امیرالمؤمنین و پیامبر که طبقه یازدهم شدند. این یک روش است.

ولی آن‌چه الان در حوزه مرسوم است و بزرگان ما قبول دارند، طبقاتی است که آقای «بروجردی» بنیانگذارش بوده است، این را آقایان از من یادگیری داشته باشند.

«کل من روی عن النبی و عن علی»؛ طبقه اولی می‌شوند، این ملاک است. ما بقی و دیگر ائمه مطرح نیستند، «کل من روی عن الطبقة الاولى»؛ می‌شود طبقه ثانیه! «کل من روی عن الطبقة الثانية»؛ می‌شود طبقه سوم!

مثلا آقا صادق (سلام الله علیه) امام ششم است ولی رواتی که از ایشان نقل می‌کنند، طبقه چهارم می‌شود، مثل «زاره»، «محمد بن مسلم»، «ابان ابن تغلب» و... این‌ها طبقه چهارم می‌شوند. تا به «شیخ صدوق» می‌رسد که طبقه نهم می‌شود، «کلینی» طبقه ده می‌شود و «شیخ طوسی» طبقه دوازده می‌شود و دیگر تمام شد رفت! بعد از «شیخ طوسی» دیگر طبقه بسته شد!

این که امروز مطرح است که آقایان می‌گویند «من الطبقة الخامسة، من الطبقة السابعة»، تمام این‌ها بر این محور است؛ یعنی مثلاً «شیخ طوسی» اگر بخواهد روایتی از پیغمبر یا از حضرت امیر نقل کند، «شیخ طوسی» طبقه دوازده است، باید با یازده واسطه نقل کند. اگر يك جا «شیخ طوسی» با نُه واسطه نقل کرد، یکی از این طبقه افتاده و لذا روایت می‌شود مرسل!

دوستان دقت کنند، مثلاً «کلینی» بخواهد از امام صادق روایت نقل کند، روات امام صادق طبقه چهار هستند، «کلینی» طبقه ده است، لذا با شش واسطه باید نقل کند؛ و اگر با چهار واسطه یا پنج واسطه نقل کرد، شبهه ارسال در آن است و باید ببینم که این‌ها به همدیگر می‌خورند یا نمی‌خورند.

مثلاً آقای «بروجردی» يك تعبیری دارد می‌گوید: «روایت حسن بن محبوب، عن ابو بصیر مرسله بلا ريب» می‌گوید: چون ایشان قبل از ۱۴۸ و در زمان حیات امام صادق از دنیا رفته، و «حسن بن محبوب» در ۲۲۷ - ۲۲۸ است، لذا این‌ها به همدیگر نمی‌خورند.

آن وقت يك قاعده دیگری هم دارند، وقتی طبقه را تنظیم کرده‌اند، هر طبقه را با طبقه قبل سی و پنج سال عمر در نظر گرفته‌اند با طبقه بعد خودش هم سی و پنج سال در نظر گرفته‌اند. مثلاً «زراره» که طبقه چهار است، طوری این را تنظیم کرده‌اند که سی و پنج سال با طبقات قبلی بوده و سی و پنج سال هم با طبقات بعدی! یعنی متوسط عمر يك راوی را هفتاد سال در نظر گرفته‌اند. الا آن‌هایی که «ما کان من المعمرین»! کسانی که از معمرین بوده‌اند، آن‌ها بحث‌شان کاملاً جدا هست. کل طبقات یعنی این!

پس نتیجه این شد، «کل من روی عن الرسول (صلی الله علیه واله) یا عن امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)» می‌شود طبقه اولی؛ بعد به ترتیب شاگرد و استاد می‌شود، تا به طبقه دوازدهم به شیخ طوسی می‌رسد. طبقه دهم «کلینی»، طبقه نهم «شیخ صدوق» رضوان الله تعالی علیه است.

این قانون طبقات ما است که امروز مرسوم است و خود آقای «تجلیل» هم آمده مثلا گفته فلان راوی طبقه سادسه است، کاری ندارد که آیا این از کدام يك از معصومین روایت دارد.

این کتاب هم يك جلد است. شما کتاب را ببینید البته این چاپ جدید آن است، چاپ قدیم آن که زمان خود آقای «تجلیل» چاپ شد، جلد مشکی هم داشت، صحافی خیلی ناچوری شده بود، من خودم چند مرتبه چسپ زدم تا این کتاب از هم نپاشد. اگر این کتاب «معجم الثقات» را کسی در بازار دید، سه، چهار جلد برای ما بخرد، ما نیاز داریم.

### پرسش:

نظام طبقه بندی روات اهل سنت بر عکس شیعه می‌شود!؟

### پاسخ:

بله، آن‌ها بر عکس هستند. من در همین کتاب «المدخل الی علم الرجال والدرايه» آوردم که این‌ها از پایین بالا می‌روند. همان‌طوری که مرحوم «کاظمی» داشت این‌ها از پایین بالا می‌روند.

قبلا ما فقط يك کتاب در رابطه با طبقات داشتیم، آقایان زیاد در طبقات کار نکردند و آقای «بروجردی» رضوان الله تعالی علیه خدمتی که به رجال کرد، واقعا زحمات ایشان در حوزه مجهول مانده است.

ایشان چند تا کتاب نوشت؛ «ترتیب اسانید الکافی»؛ «ترتیب طبقات الکافی»؛ «ترتیب اسانید تهذیب»؛ «ترتیب طبقات التهذیب» و این هم دست نویس بود. خدا «میرزا حسن نوری» برادر آیت الله العظمی «نوری همدانی» را پیامرزد، ایشان آن را دست نویس کرد. و يك خدمتی هم که «آستان قدس رضوی» کرد این بود که برداشت همان دست نویس را اُفست کرد.

این کتاب را ما در مؤسسه داریم وقتی چاپ شد سریع رفتیم خریدیم؛ ظاهراً چهارصد، پانصد تا بیشتر چاپ نکردند، شاید کمتر هم بوده و در عرض کمتر از یکی دو ماه در بازار همه خریدند چون همه دنبال این بودند که کتاب آقای «بروجردی» را داشته باشند.

ما خودمان الحق والانصاف خیلی از این کتاب استفاده کردیم و این کتاب دنیای از معارف است. در طبقه شناسی، شاید در شیعه ما مثل آقای «بروجردی» را نداریم؛ حتی چند نفری خدمت ایشان رفته بودند و سند «کافی» را جابجا کرده بودند. مثلاً «علی بن ابراهیم» را روی سوم آورده بودند، «زراره» را روی اول آورده بودند. ده تا سند را قاطی کرده بودند و دست ایشان داده بودند.

ایشان تک تک گفته بود: «علی بن ابراهیم» راوی پنجم آمده، باید اول قرار بگیرد، «زراره» اول قرار گرفته، نفر چهارم است؛ یعنی تمامش را دقیق، طبق آنچه که در سند «کافی» است ردیف کرده بود و گفته بود این را که آقایان تنظیم کردند طبقه صحیح سندش به این شکل است. الحق هم خوب کار کرده است.

من گمان می‌کنم «کتابخانه مدرسه فیضیه» چند نسخه دارند، «کتابخانه آقای مرعشی» هم دارد. در کتابفروشی‌های گذرخان هم بعضی از آقایان که خیلی زیاد سر در نیاوردند، آوردند کتاب را فروختند و لذا آنجا هم است. اگر دوستان پیدا کردند ولو قیمتش طلا هم باشد این کتاب آقای «بروجردی» ارزش دارد.

اسم کتاب «ترتیب اسانید کتب اربعه» است؛ یعنی «ترتیب اسانید الکافی»، «ترتیب طبقات الکافی» همین‌طور «من لا یحضر»، «استبصار» و «تهذیب» را دارد. روی این چهار تا کتاب کار کرده و کار، کارستانی هم کرده؛ یعنی یک عمری برای این وقت گذاشته!

آقای «خویی» (رضوان الله تعالی علیه) هم که «معجم رجال الحدیث» را می‌نوشتند در قسمت «طبقات الروات» کاملاً مشخص است که ملاک ایشان، نظر آقای «بروجردی» بوده و نظرات ایشان را کاملاً در «معجم رجال» اعمال کردند.

## پرسش:

اگر امکان‌ش هست سند روایت امام صادق: «وَهُوَ يَلْعَنُ فِي دُبُرِ كُلِّ مَكْتُوبَةٍ أَرْبَعَةً مِنَ الرِّجَالِ وَ أَرْبَعاً مِنَ النِّسَاءِ» را در «کافی» و «تهذیب» بررسی بکنید.

## پاسخ:

این روایت را «کافی» با یک سند آورده، «تهذیب» هم با یک سند دیگر آورده، شما ببینید این سند «کافی» است. ملاحظه می‌فرمایید: «محمد بن یحیی»، از «محمد بن الحسین ابی الخطاب» کاملاً ثقة هستند، از «محمد ابن اسماعیل بزیع» ثقة، از «الخبیری» که غیر ثقة است، «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثَوْبِرٍ وَ أَبِي سَلَمَةَ السَّرَّاجِ» این‌جا شما دقت کنید.

بعد به سند «تهذیب» می‌رسیم. ببینید این‌جا «خبیری» که ضعیف است حذف شده، سند به ظاهر صد در صد صحیح است، «محمد ابن یحیی ابو جعفر عطار قمی»، «محمد ابن الحسین ابی الخطاب»، «محمد ابن اسماعیل»، «حسین ابن ثوبیر» تمام این‌ها روایانش ثقة هستند.

در این‌جا «محمد بن اسماعیل بزیع» از «خبیری» نقل کرده، «خبیری» هم از «حسین بن ثوبیر» نقل کرده است. آیا «محمد ابن اسماعیل» که مستقیم دارد از «حسین بن ثوبیر» نقل می‌کند، طبقاتش به هم می‌خورد یا نمی‌خورد؟

اگر طبقه بخورد، اشکالی ندارد، ممکن است یک راوی در یک جا با یک واسطه نقل کند، در یک جا بدون واسطه، ولی اگر طبقه نخورد، روایت «تهذیب» صد در صد مرسل است، و به خاطر حذف این راوی، قابل اعتماد نیست. این مشکل اساسی اسانید «تهذیب» ما است.

دوستان به یک نکته دقت کنند، یکی از خطاهای رجالی آشکار آقای عابدینی این است. بعضی وقت است یک راوی مثلاً «زراره» طبقه چهار است، از دو نفر از طبقه چهار نقل می‌کند: «عن محمد بن مسلم عن ابان بن تغلب»! این هیچ اشکالی ندارد!

«زراره» به «مدینه» آمده و از امام صادق روایت را شنیده، رفته «کوفه» نقل کرده «محمد ابن مسلم» از او گرفته. یک جا دیگر نقل کرده «ابان ابن تغلب» هم از او گرفته. «شیخ طوسی» اگر بخواهد یک روایتی از امام صادق نقل کند، بعضی وقت‌ها هفت تا هشت تا واسطه است و زیاد بودن واسطه ضرر نمی‌زند؛ چون شاید یک راوی در یک طبقه از راوی هم طبقه و هم عصر خودش نقل کند. از اینها الی ماشاء الله داریم.

شما ببینید «محمد ابن مسلم» و «زراره» هر دو در طبقه چهار هستند، چقدر روایت «محمد ابن مسلم» از «زراره» دارد و «زراره» از «محمد ابن مسلم» دارد!

اشکال مهم رجالی که این بزرگوار داشته و آن روز وقت نشد، بعضی از «اصفهانی»ها به من زنگ زده بودند مخصوصاً «ذوالفقاری»ها که آقا شما یک سوال رجالی از آقای «عابدینی» بکنید، برای همه معلوم بشود ایشان رجال بلد نیست. ما گفتیم بحثمان شکست دادن و ضایع کردن طرف نیست؛ بحث ما روشن شدن قضایاست. ایشان در اینجا روایتی را نقل می‌کند و می‌گوید: "طبق سلسله روایت مرحوم «کلینی»، که طبقه نُه است، باید با چهار واسطه از امام صادق نقل کند در حالی که واسطه این، شش تا است و دو تا اضافی است. پس روایت ضعیف است."

در حالی که اضافه بودن ضرر نمی‌زند. ایشان می‌گویند چون شش تا واسطه است و دو تا واسطه اضافه دارد، پس روایت ضعیف است! آخر ده تا واسطه اضافی باشد چه اشکالی دارد؟ اضافه بودن طبقه ضرر نمی‌زند، کم بودن طبقه ضرر می‌زند.

در هر صورت ...

ما یک سری کتاب‌های رجالی داریم که این کتاب‌ها هم مربوط به ثقات است و هم ضعاف! یک سری کتاب‌هایی دارند که مخصوص ثقات است، یک سری کتاب‌های هم دارند که مخصوص روات ضعیف است.

**پرسش:**

سند «تهذیب» چطور است، قابل اعتماد است یا نه؟

**پاسخ:**

من الان حضور ذهن ندارم. آقای «خویی» می‌گوید روایت مرسل است به خاطر حذف این راوی. می‌گوید در «کافی» بوده و در تهذیب حذف شده. سند «کافی» محکم‌تر است «کافی» هم اثبت و هم اضبط بوده!

ایشان همین روایت را در «معجم الرجال» آورده در شرح حال یک از روات بعد می‌گوید: سند «کافی» صحیح است، سند «تهذیب» مرسل است. نظر ایشان است، باید طبقه را دید ببینید که آیا «محمد ابن اسماعیل بزيع» بدون واسطه می‌تواند از یک راوی بالاتر نقل کند یا نمی‌تواند؟

اگر روایت داشته باشیم ولو چهار پنج تا، نه، فرمایش آقای «خویی» را قبول نمی‌کنیم و اگر نه، هیچ روایتی نداشته باشد، و تمام روایاتش با واسطه باشد قبول می‌کنیم. الان هم کامپیوتر کار را خیلی راحت کرده خدا بیامرزد آیت‌الله «بروجردی» را تک تک روایت‌ها را گشته موارد ارسال را پیدا کرده، الان شما در کامپیوتر دو تا راوی را می‌زنید، در عرض کمتر از دو ثانیه برای شما می‌آورد که این دو تا راوی با هم می‌توانند روایت نقل کنند یا نه، حتماً باید با واسطه باشد!

**پرسش:**

آدرس «معجم الرجال» را می‌دهید؟



## پاسخ:

خودتان پیدا کنید. همه را ما نباید بدهیم. بحث علمی است، باید یک مقدار خودتان هم زحمت بکشید. بنا نیست راحت الحلقوم باشد.

### در هر صورت...

آقایان یک کتابی هم مخصوص «ضعفاء» دارند، «ضعفاء صغیر» برای «بخاری» است، «ضعفاء کبیر» برای «عقیلی» است که ایشان در حقیقت خیلی از روایات را مخصوصاً روایاتی که راوی احادیث فضائل اهل بیت است، بدجوری تضعیف کرده است. «مجروحین ابن حبان» به همین شکل است. یا «الکامل فی ضعف الرجال» - ابن عدی جرجانی!

یکی از اشکالاتی که عرض کردم به عقل خودمان بر مرحوم «علامه امینی (رضوان الله تعالی علیه)» داریم - البته ایشان مقامش خیلی بالا است و عقل ما نمی‌رسد - ایشان یک روایتی را می‌خواهد نقل کند می‌گوید: «بخاری» در «صحیح» اش آورده، فلانی آورده و فلانی آورده و سی تا مصدر را می‌آورد بعد می‌گوید: «الکامل فی ضعف الرجال» هم آورده است!!

در حالی که «الکامل فی ضعف الرجال» روایت را آورده و تضعیف کرده! ما آذری‌ها ضرب المثلی می‌گوییم: به جیب دزد نباید سنگ انداخت! یعنی از خواب بیدارش کرد. حالا خیلی از این‌ها نمی‌دانند که این را «ابن عدی» و «عقیلی» تضعیفش کردند، وقتی ما می‌آوریم می‌گوییم این روایت «من کنت مولاه» را «ابن عدی» و «عقیلی» هم آورده‌اند؛ یعنی در حقیقت ما خودمان یک تابلویی برای آن‌ها می‌دهیم که فردا بگویند این روایتی که دیگران آوردند، «عقیلی» که تضعیف کرده به چه درد می‌خورد!؟

این آقایان در بحث‌ها نمی‌روند سراغ این‌که بگویند مثلاً «مسند احمد»، یا «سنن نسائی» هم دارد؛ می‌گویند این روایتی که شیعه‌ها نقل می‌کنند، «عقیلی» آورده تضعیفش کرده! این به قولی مثل مگس روی کثافت‌ها می‌روند، روایت‌های ضعیف ما را می‌آورند و برای خودشان استدلال می‌کنند.

و همچنین کتاب «الشجره فی احوال الرجال» نوشته «جوزجانی» که از نواصب هم است؛ «تاریخ اسماء الثقات» و «اسماء الضعفاء» که نوشته «ابن شاهین» است. کتاب «ضعفاء دار قطنی» است که خیلی زیاد مورد قبولشان نیست.

کتاب «المدخل الی الصحیح» نوشته «محمد ابن حاکم نیشابوری» است. «الضعفا - ابو نعیم اصفهانی» است. «المغنی فی الضعفاء» نوشته «ذهبی» است که این هم برای‌شان خیلی مهم است. یعنی در میان این‌ها، این سه تا کتاب تقریباً در رده اول قرار دارد.

این سه تا کتابی که در «ضعفاء» آورده‌اند، عمدتاً بخواهند یک روایتی مخصوصاً در حوزه فضائل و امامت اهل بیت تضعیف کنند، عمدتاً به این سه تا کتاب مراجعه می‌کنند؛ چون این‌ها با آن دید ناصبی یا دید نابود کردن احادیث اهل بیت، روات را تضعیف می‌کنند.

این‌ها کتاب‌هایی هم در رابطه با «بُلدان» دارند که مثلاً ما می‌خواهیم ببینیم فلان شهر و یا فلان روستا چیست؟ «معجم البلدان حموی» و... است؛ تمام رواتی که مربوط به آن شهر است آن‌جا می‌آورند یا یک روستایی اگر یک عالمی داشته، می‌آورند می‌گویند این روستا ضبطش چطوری است، بعد علما و رواتی که از این روستا است، این‌ها را ترجمه می‌کنند که ثقه یا غیر ثقه است!

«والسلام علیکم ورحمة الله»